

## تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

### گفتار هفتم

نبرد « مشروطه » و « مشروطه » بکجا انجامید ؟!

در این گفتار سخن رانده میشود از  
ایستادگیهای ملایان در برابر مشروطه خواهان  
و از دیگر پیش آمدها از هنگام جد شدن  
ایشان از توده ، تسکین شدن میرزا علی  
اصغر خان اتابک .

چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز با فیروزی توده پایان  
همدستی سه هجرتهد یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید . یک نتیجه دیگر آن خیزش  
این بود که شور آزادیخواهی در دلهای تهرانیان ، دوباره نیرو  
گرفت ، و آن سستی که در نتیجه کشاکش « شریعت » و قانون پیش آمده بود ، از  
میان رفت .

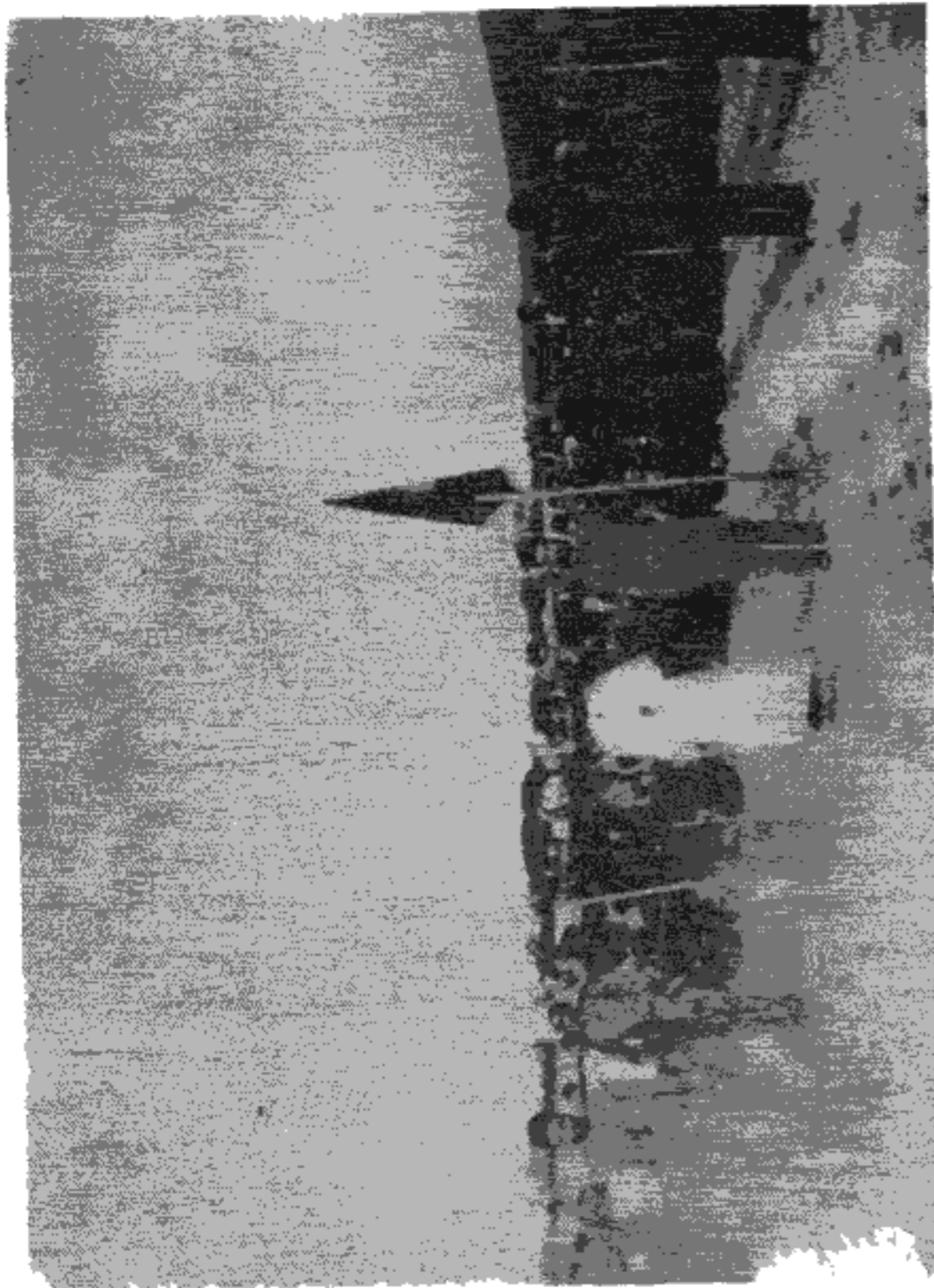
می باید گفت : در کشاکش قانون و شریعت ، مردم چون پای دربار را در میان  
نمیدیدند تکانی نمیخوردند . ولی چون داستان پسر رحیم خان پیش آمد دست دربار در  
آن کارها نمودار شد ، همین مایه تکان مردم گردید و شورها دوباره بجوش آمد . از هر باره  
آن خیزش بسود آزادیخواهان بود و با فیروزی آنان به پایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد و بلکه آنرا سخت تر گردانید  
زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، و چنانکه گفتیم پسر  
رحیمخان از میان نرفته اقبال السلطنه جای او را گرفت . آنکه « شریعت خواهان » بودند ،  
این بار بجای گفتگو و کشاکش به نبرد و دشمنی برخاستند ، و این جدا شدن ملایان از  
توده انجامید . گذشته از اینها گرفتارهای دیگری برای مجلس و مشروطه خواهان پدید  
آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

« شریعت خواهی » حاجی شیخ فضل الله و دشمنیش با مشروطه ، خواه و ناخواه ، او -  
را بدربار نزدیک میگردانید ، پس از آن خیزش تهران بود که بخشم و دلننگی افزوده  
یکسره با دربار بستگی یافت . چنین گفته میشود که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته  
که در آن راه پکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بود که روزی هشتاد تن  
کما بیش از طلبهها را بخانه خود خواند و برای ایشان سفره گسترد ، و سپس بدگوییهای  
از مشروطه کرد و بهریکی دو قران پول داده روانهشان گردانید .

پ ۱۰۷

بیکره ۲۷ نشان میدهد یکدسته از مجاهدان تبریز را ( دسته لیلادا )  
از آنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم از تبریز بیرونش کردند چون  
تهران رسید بکسر بعد العظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می بینید که مردم



دسته دسته بدیدنش روند. ولی از مردم نرفتند. تنها برخی ملایان رفتند. محمد علیمیرزا نیز حاجی سعدالملک نامی رافرستاد.

پس از چند روزی از عبدالعظیم پشهر آمد. آرسوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل و مرتضوی بنزد او رفتند و پیام بردند که از بدگویی بمشروطه و تبریزیان خود داری نمایند. در پاسخ گفته بود: «کدام دیوانه بی شعور است که منکر مشروطه باشد. راستی من از انجمن تبریز خوشم می آمد. اما اقوال و حرکاتی از ایشان صادر شد که ماها هرگز منحمل نمی توانیم شد. مثلا میگویند دررغایب حلوانه پخته از پول آن معلم خانه بناکنند، و قربانی نکنند و از پول آن مریضخانه سازند، و روضه خوانی موقوف باشد من ملت را بآن طفل تشبیه کرده ام که بدست او یکدانه اشرفی بدهند. طفل نمیداند آن اشرفی را چکند...»

ولی اینها جز سخنان زبانی نبود و او دل پرازخشم مشروطه میداشت، و این بود با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز گردید. ما دیدیم پیش از آمدن او، حاجی شیخ فضل الله در نامه خود به پسرش، بیرون کردن او را از تبریز، آگاهی داده دلسوزی مینمود. با این همدردی و دلسوزی نشدنی بود که بهم نپیوندند.

و چون حاجی خمایی، که از چند ماه باز، از رشت رنجیدگی نموده و به تهران آمده بود، نیز با حاجی شیخ فضل الله همدم و همراز می بود. سه مجتهد بهم پیوسته بسایکدیگر پیمان همدستی بستند، و کسانی را از ملایان مشروطه نخواست، از حاجی شیخ عبدالنبی و ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله روضه خوان و دیگران، با خود یکی گردانیده، و گروهی از طلبه ها را نیز گرد آورده، بدینسان یکدسته بزرگی برای ایستادگی در برابر مشروطه و مجلس پدید آوردند. تا چندی این دسته بندی نهانی بود و سپس با آشکار افتاد. «محرر» حاجی شیخ فضل الله در نامه ای که به پسر او در نجف، نوشته در این باره چنین خامه دوانی میکند: «این اوقات انجمنی از علما تشکیل شده بود که سیار است و حضرت مستطاب حجة الاسلام آقا و مجتهد تبریز و جناب خمایی و جناب آخوند ملا محمد آملی و و و و تشریف فرما تاکنون شده اند و در مجالس مخصوصه منعقد یافته است و هر روز منعقد در یکی از منازل اشخاص محترم که داوطلب میشوند میباشد و الحق علما و طلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر و بیشتر علمای اعلام و طلاب کرام جمع شده و میشوند و بنای این مجلس بر حفظ بیضه اسلام و صون و صیانت از طرو موجبات مخالفت شرع و احکام موضوعه مجلس مقدس ملی میباشد»

بدینسان در تهران نیز، ملایان از توده رو گردانده و برای ایستادگی در برابر مشروطه دسته هیبستند. این دسته بندی آسیب بزرگی بمشروطه توانستی رسانید و آنرا از بنیاد توانستی برانداخت. بویژه با بستگی که میان این دسته با سید کاظم یزدی در نجف میبود و یکدست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت.

با آن پابستگی که انبوه مردم بکیش میداشتند و رشته «تقلید» بگردنشان میبود، هیچگاه نشدی که با سخن و دلیل آنانرا از پیروی بملایان و دشمنی با مشروطه نگه داشت و بیگمان از این دسته بندی کار «شریعت خواهان» بالا رفتی و بیگمان خونریزیها رو دادی و چون در این هنگام مشروطه ریشه چندان استواری نمیداشت باسانی بر افتادی و از میان رفتی.

آنچه مشروطه را نگهداشت پافشاری های مردانه دو سید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی بود. اینسان پافشاری های که دیدند و زیان هایی که کشیدند از پشتیبانی بمجلس و مشروطه باز نایستادند و آنرا نگه داشتند.

همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند. حاجی شیخ فضل الله در نشستهای درس بیکرشته بدگوییها از مجلس و قانون نیز میپرداخت. حاجی میرزا لطف الله بالای منبر بی باکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را ببدین میخواند. یکدسته از طلبه ها ببهارستان آمده در جلو مجلس می ایستادند که هر گاه که گفتگوی قانون اساسی بمیان آمد و یا در میان گفتگوی دیگری، اگر کسی از نمایندگان آذربایجان یا از دیگران سخنی «بخلاف شرع» گفتند، بریزند و او را بیرون کشند و بزنند.

این رفتار بیباکانه آنان بازادبخواهان گران افتاد و این بود از این سو نیز جنبشی پدید آمد و گروهی برای جلوگیری آماده گردیدند. نام حاجی شیخ فضل الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید. تا آنجا که پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد. حاجی میرزا حسن که خانه ای بکرایه گرفته و در آن مینشست مردم همسایه پیامش دادند که می باید از این کوی بیرون روی.

آن يك داصلی را که گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد در این روزها آنرا به چاپ رسانیده و در میان مردم پراکنده. روزنامه «صبح صادق» هم آنرا در شماره خود آورد. ولی مردم از این کار بد او بخشم آمدند و باداره روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره بدست آوردند پاره کردند.

بدینسان يك آشوب دیگری در تهران پدیدار شد و برای آنکه نمونه ای از هنایش آن دسته بندی و از انداره بیم آزادبخواهان در دست باشد، تلگرافی را که در همین روزها از تهران بنجف فرستاده شده در اینجا میآوریم:

«نجف - حجة الاسلام خراسانی روحی فداء سالها زیر سایه ظلم جاننا و مالا، «مجنون آسبا مانده بودیم حال رفتیم اندکی در ظل عدالت زندگی نماییم دولت علمای، «صوری که خانمان سوز ماها بوده در طهران جمع میکند تا امر را بحجج الاسلام و «علمای حقانیون مشبه نمایند که مشروطه خلاف مصلحت است المستغاث بکم من حیل، «المستبدین بعدیقه طاهره سوگند میدهیم بسایر حجج الاسلام نجف و کربلا و کاظمین، «و سامره روحنا لهم الفداء برسانید و علاج فرمایید و الا پناهنده بخارجه در محشر جواب»

حجج الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره نکنند از بادکوبه مخابره شد (ملت)، يك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند. خود فروشانی لنت میبردند از اینکه پا بستگی بدین و شریعت هر چه بیشتر نسایند، و بنامه یا بتلگراف «شرعی» یا «خلاف شرع» بودن مشروطه را بپرسند، و چون پاسخی رسید آنرا در اینجا و آنجا بخوانند و بدیگران برتری فروهند، و خواهیم دید که دامنه این پرسشها تا بکجا انجامید.

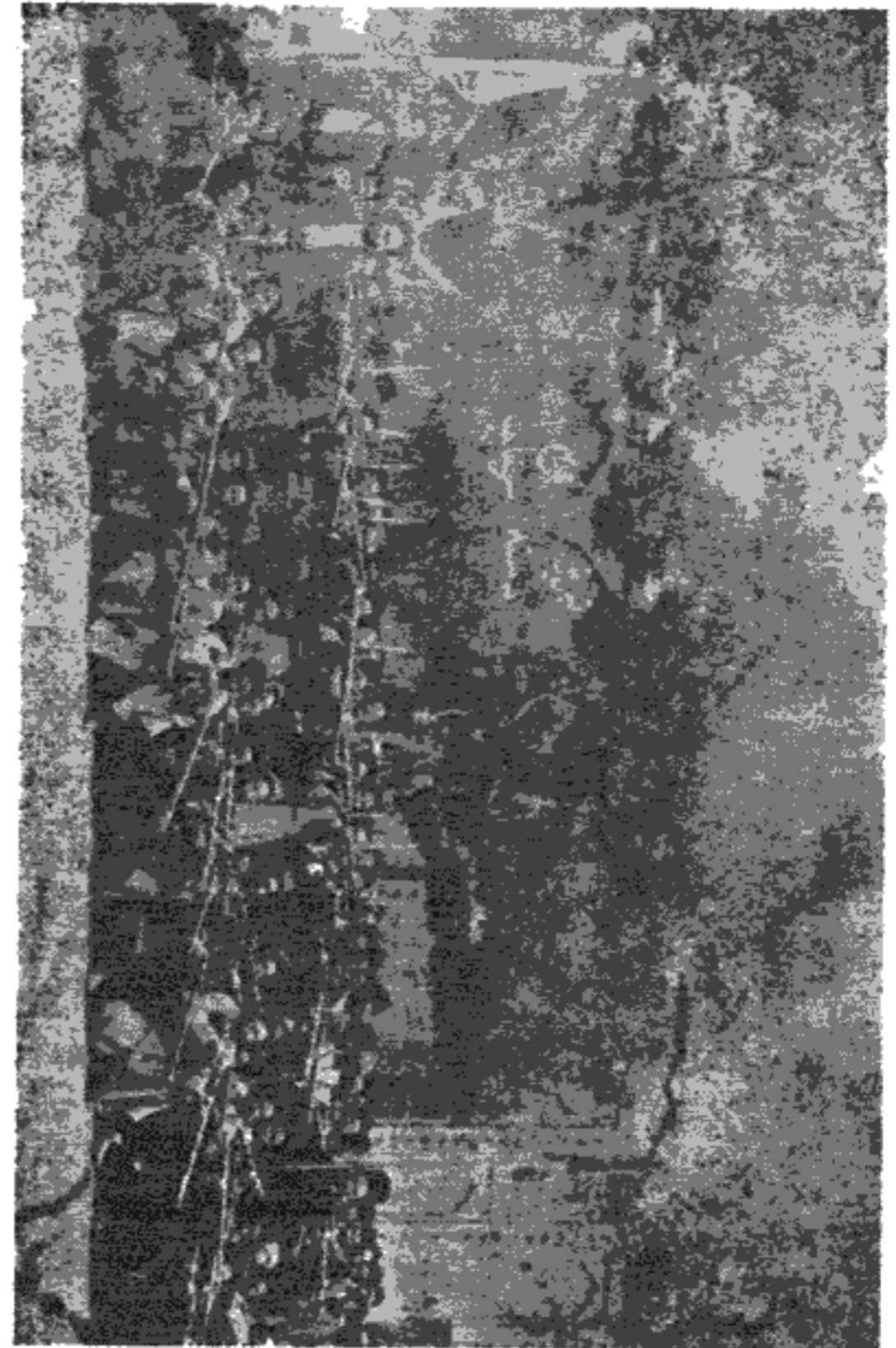
اما داستان ماکو، چنانکه گفته ایم ( ۱ ) چون جنبش آزادیخواهی **داستان ماکو** در آذربایجان رواج گرفت و در تبریز و دیگر شهرها آن شور و تکان پدید آمد آوازه این بماکو و آن پیرامونها رسیده در آنجا

نیز مردم بتکان آمده چنین خواستند که در ماکو انجمنی برپا کنند، ولسی اقبال السلطنه که رشنه کارهای آنجا را در دست، و خود دستگاہ پادشاهی میداشت خرسندی ننمود و در میان او با آزادی خواهان کشاکش پدید آمد. از انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق را برای گفتگو با او و برپا گردانیدن انجمن فرستاد، و این بماکورفته با اقبال السلطنه گفتگو کرد و انجمنی در آنجا برپا گردانید.

پس از این مردم بشور و تکان افزودند، و چون عزت الله خان خواهرزاده اقبال السلطنه همراهی با مشروطه خواهان نشان میداد بانگیزش او مردم بماندن اقبال السلطنه در خاک ماکو خرسندی نداده او را بقفقاز بیرون راندند، و با تلگراف و نامه با انجمن ایالتی گفتگو آغاز کرده حکم رانی آنجا را برای عزت الله خان طلبیدند، و کار شور و تکان را بالا برده در بیشتر دیهها نیز انجمن باز نمودند، و بخود ستایبهای بیجایی برخاسته به تبریز پیام فرستادند، و هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را بهم زده و میان ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده و بعد از آن بمقصود نایل شوند ..»

پس از زمانی با عزت الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارها کوتاه گردانیدند یکدسته از هواخواهان اقبال السلطنه در دزدی نزدیک بماکو نشیمن میداشتند بر سر ایشان رفته بجنگ وزد و خورد پرداختند.

در اینمیان اقبال السلطنه در ایروان یا نخجوان نشسته پیش آمدها را می پاید و همانا میان او با محمد علی میرزا و اتابک همبستگیهایی میبود، و چون داستان جنگ با هوا خواهان خود شنیده بایران شتافت و از کردان جلالی چند صد تن سوار همراه بر - داشته بیاری پیروان خود رسید. کردان شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند و بامدادان بجنگ پرداخته بانان چیرگی نمودند و بسیاری را کشتند. سپس بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه -



پ ۱۰۸

این پیکره نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را ( دسته سرخاب )

خواهان آزار و گزند بسیار رسانیدند . سپس کردان یغماگر بدیهه‌ها رو آورده تاراج و کشتار دریغ نداشتند .

روزنامه جبل‌المنین تهران در يك شماره خود نوشته‌ای را از روزنامه کاسپی که بروسی در باکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سرافکنندگی هر ایرانی بایستی بود آگهی نویسی کاسپی از تهران پس از آنکه بنام سیزده دیه را می‌برد که بی‌کبار و پیران گردیده چنین می‌گوید : «ستهایی بمردم این آبادیها کرده اند که تاب فرساست : مردان را دوانیم کرده اند ، زنان را پستان بریده اند ، کودکان را برودخانه زنگبار انداخته اند ، هر کس نام انجمن را بزبان میراند زبان او را می‌برند » . میگوید : «از این زبان بریدگان بسیار است» . در این جمله‌ها اگر هم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاک دروغ است . زیرا دژخیمی و ستمگری این کردان بی‌اندازه میباشد ، و چون لکام آنان را رها کرده بجان بی‌دست و پایان اندازند هیچ ستمی دریغ ندارند . بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند .

چنانکه گفتیم شب چهارشنبه چهاردهم خرداد بود که آگاهی از خوی درباره این داستان خونین بانجمن ابالتی رسید و انجمن همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بشکرافخانه خواسته چگونگی را با آنان آگاهی داد ، و آنان نویدکوشش دادند . ولی چه کوششی خواستندی کرد جز اینکه داستان را در مجلس یاد کنند و ناله و دلسوزی نمایند ، و یا چگونگی را به اتابک نوشته و از او چاره خواهند ، و از این کارها نتیجه توانستی بود؟!...

این زمان دربار آشکاره ستیزه کاری مینمود ، و از چند راه با مجلس و مشروطه نبرد میکرد . از یکسو ، چنانکه گفتیم سه مجتهد همدست گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، و ملامحمد آملی آشکاره در منبر بدگویی از مجلس و نمایندگان میکرد . از یکسو تقیب السادات که یکی از تیولداران میبود به دشمنی برخاسته و چادری بنام روضه خوانی در خانه خود آفرشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد می‌آورد . از یکسو آشوب در شهرها فزونی یافته ، قوام‌الملک در شیراز و حاجی آقا محسن در عراق همچنان می‌ایستادند ، و مظفرالدوله در زنجان و عمیدالسلطنه در تالش پیروی از ایشان مینمودند . محترم‌السلطنه نماینده اتابک در مجلس پاسخهای شگفتی بکله و ناله نمایندگان میداد ، و پیدا بود که خواستشان جز ستیزه کاری با مجلس نیست . چنانکه در نشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲۶ ربیع الثانی) ، چون گفتگو از داستان سالارالدوله و آشوب کرمانشاه بمیان آمد و حاجی میرزا ابراهیم آقا از بدگوییهای ملا محمد آملی گله کرد ، محترم‌السلطنه چنین پاسخ داد : « مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفاسد را رفع کرد نه اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و از بعضی نکنند در پایین اطلاق شما بمردم بد می‌گویند و شما انتظام داخلی خودتان را نمیدهید آنوقت متوقع هستید در روی منبر پاره

حرفها را نزنند » .

حاجی میرزا ابراهیم آقا گفت : « مسئله ماکو را چه کنیم؟! » . چند روز است مشغول قتل و غارت هستند » .

پاسخ داد : « باید تمام مملکت را یکی تصور کنید و اقدام در رفع مفاسد را تعمیم بدهید » .

اینها بود پاسخیکه نماینده دولت در برابر خونریزیهای اقبال‌السلطنه و داد -



ب ۱۰۹

شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل‌الله

خواهیهای انجمن تبریز می گفت . کردان دژخوی دیهها را ویران میگردانیدند ، و دولت که پاسخده ایمنی کشور می بود ، نماینده آن، در برابر مجلس چنین بهانه میآورد. از چادر زدن نقیب السادات سخنی رفت و یکی از نمایندگان چنین گفت : «عجب اینجاست که حکومت در عوض آنکه جلوگیری کند خودش فراش می فرستد در زدن چادر کمک کنند . دیگری گفت : «مفسد باید اخراج شود ، از صاحب چادر چرا جلو گیری نمی کنند و چادر را نمی خوابانند»

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازیان را در جلو بهارستان بهانه گرفته چنین پاسخ داد : «عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد . . . اگر باید خوابانید اول این چادر دم در را بخوابانید که در شارع عام است آنکه در خانه خودش چادر زده» . یکی از نمایندگان گفت : «وکلای شیراز حاضرند الان آن چادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد از این هر کجا چادری زده میشود جلو گیری شود»

محتشم السلطنه پاسخ داد : «شما آقا خیلی تند می روید اول بقانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه کسی شود او در خانه خودش چادر زده است ولی اینها در وسط شارع عام چادر زده اند و این در شرع مستحسن نیست»

گفتگو از ایمنی کشور مبرفت ، و در پارلمانی که بآیین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود ، نماینده يك «حکومت چوری» ، رویه آخوندی بخود گرفته «مسئله شرعی» یاد میکرد . از اینگونه گفتگو فراوان رفت و در پایان چنین نهاده شد که کمسیون از علماء و از برخی نمایندگان و از وزیران برپا گردد و در باره جلو گیری از آشوبها گفت و شنید شود. باین نوید بیجا مجلس بپایان رسید.

انجمن ایالتی تبریز داستان راست دنبال می کرد ، و بپای نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت میگرفت . کار بجایی رسید که آشکاره گفتند : این آشوبها از انگیزش خود دولت است . اگر در تهران کاری از شما پیش نیورد بیاید در آذربایجان خود دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . نیز تلگراف پایین را برای اتابك فرستادند .

« توسط وکلای محترم آذربایجان حضرت اشرف اتابك اعظم ملت آذربایجان ، بی پرده اظهار عرض میدارد صدق مقال اینست که از روز ورود حضرت اشرف اطراف آذربایجان بلکه تمام نقاط ایران دچار انواع مصائب شده است و ظهور این غوائل با آن ، امیدوارها که بکفایت حضرت اشرف داشته اند مخالف است بلکه کم کم داعی بعضی ، شبهات از برای عامه ملت شده است لذا در مقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان ، خاطر ملت باید فوری عزل اقبال السلطنه را از پیشگاه همیونی بخواید که موجب سکون هیجان ملت شود و تلگراف خوی راهم از نظر مبارك بگذرانید و ملاحظه فرمایید ،

« که کدام حس میتواند راضی باین فجایع شود . نتایج توقف چهارده ساله حضرت اشرف ، در ممالک متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال ، و السلطنه را باتعمین مأمور ملت پرست و کافی از شخص حضرت اشرف متمنی است . . . (عموم ملت)»

ازما کوهر روز آگهی دلگداز دیگری می رسید و انجمن خوی ایستادگی نموده پاسخ میخواست . مجاهدان و دیگران، در تلگرافخانه بشور و خروش می پرداختند و سردستانان سخت می گرفتند .

ولی اینها هیچیک سودی نداشت ، و از تهران بیش از این نتیجه نشد که گفتند با دولت گفتگو میشود و اقدام خواهد شد . اتابك هم پاسخ آن تلگراف را باستایشهایی از خود داد ، و برای رویه کاری دستوری بنام نظام الملك فرستاد که «تحقیق واقعات ، ما کو کرده و با اصلاحات آنجا بکوشد .

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می بود که از شکست سالارالدوله و گریختن او می رسید . چون از سوی او ایمن می گردیدند با مجلس و هواداران آن ستیزه بیشتر می گردانیدند .

### داستان سالار

#### الدوله

چنانکه گفته ایم در سالهای بازپسین زندگانی مظفرالدین شاه که عین الدوله میخواست محمد علی میرزا از ولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه که آرزوی جایگاه او میکرد و کوشهایی بکار میبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدوله میبود . او خود حکمرانی کردستان میداشت و در آنجا میزیست ، ولی کارکنانش در تهران می کوشیدند و حاجی میرزا نصرالله ملك المتكلمین که از کردستان به تهران آمده بود یکی از کارکنان او میبود. لیکن چنانکه گفته ایم آن اندیشه عین الدوله پیش نرفت و محمد علی میرزا در ولیعهدی پایدار مانده آن گفتگوها از میان رفت . ملك المتكلمین نیز با آزادیخواهان پیوست و یکی از سخنرانان بنام گردید .

ولی سالارالدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می بود ، و چون کشا کشهای توده را با محمد علی میرزا میدیدد آتش امید و آرزو در دل او فروزانتر میگردد . این بود کم کم پرده آرزوی کار برداشته نافرمانی آشکار ساخت ، و بادسته هایی که از کردان و لران تاراجگر گرد آورده بود به بروجرد و آن پیرامونها تاخه بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبکسر بجای دلجویی از مردم همه را از خود بیزار میگردانید .

یکی از افزارهای کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس و مشروطه خواهان می ساخت و می پراکند . به بسیاری از سران ایل و سرکردگان سوارنامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را بیاری مشروطه خوانده اند و او بخوایش آزادیخواهان روانه تهران میباشد .

در این هنگام در کرمانشاهان دوباره آشوب برپا شده بود، و مردم آنجا که دو دسته گردیده یکی هوا خواه مشروطه و دیگری بد خواه آن میبودند، دوباره بکشاکش وزد و خورد برخاسته و کسانی در میانه کشته شده بودند. از تهران آقا محمد مهدی سر دسته آزادیخواهان را باینجا خواستند، و او نافرمانی نموده با پیروان خود در کنسول خانه انگلیس بست نشست، و در این هنگام نامه‌ای از سالار الدوله که باو فرستاده بود بدست



ب ۱۱۰

### سالارالدوله

افتاد که در آن چنین مینوشت:

« چنانکه آگاهی رسیده چند تن از نمایندگان پارلمان را در تهران کشته اند. تهران آشفته است از آذربایجان نیز یکدسته روانه گردیده اند، در این هنگام اگر شاهم «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید. من نیز همین روزها روانه خواهم گردید. »

کونسول انگلیس این نامه را بدست آورده، تهران فرستاد، و چگونگی باشکارا افتاده دانسته شد میان آقا محمد مهدی و سالارالدوله به بستگی میباشد، و سالار میخواست بنام هوا اداری از مشروطه مردم را بسوی خود کشد.

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد، و چون پیش آمد از دور بسیار بزرگ مینمود، مجلسیان چنین خواستند که دل بستگی بمحمد علی میرزا نشان داده و در چنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی کنند. از اینرو بیزاری از سالار نموده و تلگرافی از سوی مجلس بنام نکوهش و رنجیدگی بوی فرستادند. نیز از سردارانی که سستی در شافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند.

ولی پیش آمد بسیار کوچکتر از آن در آمد که پنداشته میشد، و شب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع الثانی) آگاهی آمد که روز گذشته جنگ سختی میان سالارالدوله و سپاه او، با سرکردگان دولتی (گویا در نزدیکیهای نهاوند) رخ داده، و سالارالدوله پس از آنکه جنگی گریخته و سپاه او نیز شکست یافته و از میدان در رفته اند.

بدینسان کشاکش بر سر تاج و تخت از میان رفت، و آوازه‌ای که از آن بمیان

مردم افتاده بود فرونشست. همگی از سبکسری و کارندانی سالارالدوله در شکفت شدند، و این شکفت فزونیتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرمانشاهان رفته و در آنجا به کونسولخانه انگلیس پناهیده و دولت انگلیس را بمیانجیگری برانگیخته. محمد علی میرزا ناگزیر بود که از گناه او درگذرد، و پس از چندی او را همراه یکدسته قزاق بتهران آوردند و در پارک اتابک جا دادند، و در آنجا میبود تا پس از چندی با اروپا رفت.

چنانکه گفتیم این خیزش سالارالدوله یکی از انگیزه‌هایی بود که محمد علی میرزا را از بکار بستن نقشه خود، در باره مجلس و مشروطه بازداشت، ولی چون سستی کار سالار دانسته شد و آگاهی‌هایی از فیروزی دولتیان می رسید، دوباره دربار دلیری نمود و با مجلس بی پروایی فزونیتر گردانید.

مردم همین را عنوان گرفته میگفتند: چه شد که سالارالدوله را با آن نیرویی که می داشت از جلو برداشتند، ولی حاجی آقا محسن را که يك ملایسی بیش نیست و از چند ماه باز سرکشی و بیدادگری می کند از جلو بر نمیدارند؟! قوام الملك را که بتلگراف دولت نیز بی پروایی کرده از آمدن بتهران سر باز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند؟! .. باقبال السلطنه که بدانسان دیه‌ها را ویران میکند چاره نمیکنند؟! .. پرده از روی کار برداشته شده و همه کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی با مشروطه و از میان بردن آن نیست.

روز دو شنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی که آگاهی از شکست سالارالدوله رسیده بود) اتابک با وزیران بمجلس خواستی آمد که در باره آشفتنکی شهرها گفتگو شود و چاره اندیشیده گردد، و چون آنروز رسید و نشست برپا گردید، نمایندگان گفتارهایی در باره آشفتنکی شهرها و بیدادگری گردنکشان و اینکه جلو گیری از آنها بگردن دولت است را کردند.

اتابک بهانه آورده چنین گفت: « اینک تا کنون چنانکه باید اقدام شود نشده، بواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستورالعملهای حکام است که امروز حکام خود را بی تکلیف میدانند و دیگری مهیا نبودن اسباب و آلات اجراء. »

فرمانفرما وزیر عدلیه آشوبها پیرا که از بیست سال پیش در ایران رخ داده بود شمرده چنین گفت: « این اغتشاش بمنابین مختلفه دیگر همیشه در خاک آذربایجان و شیراز و غیره بوده و اختصاص باین چند ماهه اخیر نداشته. »

حاجی مخبر السلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش آورده چنین گفت: « تمام این معایب و مفاسد که عنوان میشود ناشی از نبودن پول است و تمام اینها راجع بسابق است و نتیجه اعمال از چهل سال تا بحال است... عجاله باید در صدد تهیه و تدارک پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید... »



پ ۱۱۱

نوشته‌ای که در ۲۱ خردادماه نوشته شده

تن و امی گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود و اصطلاحات اصول را پیش کشیده چنین می گفت : « احکام شرعی دو قسم است یکقسم احکام اولیه و واقعیه که احکام ثانیه میباشند و قسم دیگر احکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه میباشند و آنچه که معمول به مکلف است این قسم آخر است و این مختلف خواهد شد باختلاف

اتابک بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : « در اینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست در اینصورت محتاج میشوم بقرض ، قرض را باید از خارج کرد یا از داخل ، من با خدای خود در خانه کعبه عهد کردم که هرگز از خارج قرض نکنم پس باید از داخل قرض شود از داخل هم موقوفست با تمام امور بانك وقتیکه در فرنگستان بودم عنوان بانك ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانك اسباب افتخار ایرانیان گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ خبری نیست حالا خوبست حجج الاسلام و وکلاء عظام همت کنند و مردم را تشویق نمایند تا عمل بانك انجام پذیرد .

بدینسان داستان بانك ملی را که از شرطهای آن وام دادن بدولت بود و همین مایه رمیدن مردم شده و نا انجام مانده بود بمیان آورد . با این گفتگو مجلس بیابان رسید و هیچ نتیجه‌ای بدست نیامد .

در اینجا بود که تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف می کردند : اگر در آنجا کاری پیش نمیرود بیابید خود در اینجا دست بهم داده بچاره درد ها کوشیم . یا تلگراف می کردند : « خیلی از حس و زبرد داخله تعجب حاصل شده که ماتلگرافاً استخلاص مسلمانهای ما کو را از دولت می خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست ... »

در این میان در نشستهای مجلس گفتگو از قانون اساسی میشد .  
**پیشرفت یکی از خواستهای ملایان** آن بمیان آمد و صنایع الدوله رییس مجلس چنین گفت : « همه میدانید که اینگونه مطالب مهم از قبیل نظامنامه اساسی محتاج بچندین بار تکرار نظر است بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود ، و این سخن از صنایع الدوله ساده فهمیده نمیشود .

پس در نشست بیستم خرداد ( ۲۹ ربیع الثانی ) بخواندن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از « اصلی » ، که حاجی شیخ فضل الله درباره دیده بانی علما بقانونها پیشنهاد کرده و بقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشتر نمایندگان به « شریعت خواهی » یا از روی فریبکاری ، یا از ترس دسته بندی طلبه ما در حیاط بهارستان ، بودن چنان « اصلی » را در قانون بایا مسی شماردند ، و گفتگو از این می کردند که آیا آن چند تن « عالم » را مردم برگزینند ، یا مجلس ، یا علما ، و در این پاره سخنهایی میراندند .

تنها تقیزاده و یکی دوتن دیگر از آذربایجان باین بیودن آن خرسندی نمیدادند . تقیزاده اصل بیست و هفتم را ، که می گوید : « استقرار قانون موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعی » ، پیش کشیده می گفت : با بودن چنین بندی نیازی بآن « اصل » نیست . می گفت : « نگهبانی بقانونها را همگی علما باید کنند ، و شما با این « اصل » آنرا تنها بچند

